

## فلسفه ادبیات

پیتر لامارک، ترجمه میثم محمد امینی، تهران: نشر نو، ۱۳۹۶ (چاپ اول)، تعداد صفحه

۶۰۲.

دکتر داوود عمارتی<sup>۱</sup>

کتاب پیتر لامارک با عنوان *فلسفه ادبیات*، نخستین بار در سال ۲۰۰۸ منتشر و در سال ۱۳۹۶، توسط آقای میثم محمد امینی به فارسی برگردانده شده است. این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و هفت فصل است: فصل نخست با عنوان «هنر»، به رابطه میان فلسفه، ادبیات، نظریه ادبی و هنر می‌پردازد و بحث‌های مفیدی را در باب مفاهیم متفاوت حوزه زیبایی‌شناسی مطرح می‌کند (نظیر تجربه، کیفیات، لذت و...); فصل دوم به این نکته می‌پردازد که چرا برخی متون «ادبی» نامیده می‌شوند و چه ویژگی‌هایی - اعم از ذاتی و عرضی - وجود دارند که می‌توانند یک متن را مبدل به متنی ادبی کنند؛ فصل سوم بحثی را مطرح می‌کند که یکی از بنیادی‌ترین مباحث فلسفه ادبیات و نظریه ادبی است و آن مسئله مرجعیت مؤلف در تعیین معنای متن است. نکته مهم در این فصل این است که نویسنده، گزارش‌های پسامدرن از به چالش کشیدن مرجعیت مؤلف (نظیر دیدگاه‌های بارت یا فوکو) را تا حدی تعدیل کرده و ارزیابی‌ای بی‌طرفانه و نسبتاً تعدیل شده از این دیدگاه‌ها به دست داده است؛ فصل چهارم با عنوان «کنش»، مسئله تفسیر و تأویل را بررسی کرده، به «معنای» یک متن ادبی می‌پردازد با تکیه بر این نکته که سازوکار کشف معنای متن ادبی، اساسی‌ترین وظیفه نقد و خواننده است؛ فصل پنجم مباحث پیچیده‌ای را در باب نسبت ادبیات و

---

<sup>۱</sup> استادیار دانشگاه نیشابور. demarati@gmail.com

واقعیت مطرح می‌کند و می‌کوشد با بررسی مفهوم «داستان»، معنای ذوات داستانی یا ناموجود را توضیح دهد؛ فصل ششم مسئله صدق در ادبیات را بررسی می‌کند و اینکه متون داستانی چگونه می‌توانند منشاء شناخت باشند و صدق و کذب این شناخت را چگونه می‌توان اعتبارسنجی کرد؛ نهایتاً فصل هفتم به مسئله ارزش در ادبیات می‌پردازد و علاوه بر ارائه تعاریف و صورت‌بندی‌های متفاوت از مفهوم ارزش، بحث‌های مفیدی را در باب اهمیت اخلاقی ادبیات نیز مطرح می‌کند.

روش لامارک در این کتاب کاملاً تحلیلی است. زیبایی‌شناسی، در ابتدا به مثابه شاخه‌ای از فلسفه تحلیلی شناخته نمی‌شد و مباحث مطروحه در این حوزه، عمدتاً ریشه در نوشته‌های فلاسفه قاره‌ای داشت، با این حال کتاب لامارک نشان دهنده اهمیت فزاینده‌ای است که زیبایی‌شناسی برای فلسفه تحلیلی یافته است. همین رویکرد تحلیلی لامارک، باعث شده مباحث افراطی‌تر فلسفه قاره‌ای، همچون دیدگاه‌های پساساختارگرا، در این کتاب به نحوی تعدیل شده و بی‌طرفانه مطرح شوند. با این حال، اگر چه رویکرد لامارک تحلیلی است، اما از دغدغه‌های نظریه پردازان ادبی و منتقدان نیز غافل نمانده است. اساساً لامارک بیش از آن که در پی ارائه استدلال‌های متفاوت و بررسی آن‌ها باشد، عمدتاً در پی ارائه تصویری همه جانبه از حوزه فلسفه ادبیات است.

مهم‌ترین نقطه قوت کتاب این است که نویسنده عناوین فصول را به نحوی انتخاب کرده که در دیگر کتاب‌های فلسفه ادبیات، چندان رایج نیست. معمولاً در این دست کتاب‌ها، چالش‌ها و بحث‌های عمده مربوط به هر موضوع مطرح می‌شود، اما در کتاب لامارک ما با فصلی با عنوان «پارادوکس داستان»، «تأویل و نیت»، «ادبیات و اخلاق» و... مواجه نیستیم حتی در فصلی که عنوان «صدق» را بر خود دارد صرفاً به مباحث مربوط به شناخت‌گرایی ادبی پرداخته نشده است البته تمامی این مباحث در کتاب گنجانیده شده است اما آنچه نگاه

لامارک را نوآورانه می‌کند این است که او تمامی این مباحث را در زمینه گسترده‌تر نهاد و کنش ادبیات قرار می‌دهد: مقصود، هنجارها، انتظارات و عاداتی است که آفرینش و خوانش ادبیات را تحت سیطره خود داشته است. این نکته، پاسخی است به این چالش که فلسفه تحلیلی و زیبایی‌شناسی تحلیلی نسبت به مسائل فرهنگی و تاریخ ادبیات بی تفاوت است. لامارک در این کتاب نشان می‌دهد که در عین اتخاذ رویکرد تحلیلی به زیبایی‌شناسی، می‌توان از مسائل تاریخ نقد و تاریخ ادبیات و نظریه‌ی ادبی نیز غافل نماند و می‌توان فلسفه تحلیلی ادبیات را به مسائل انضمامی‌تر حوزه ادبیات نزدیک‌تر کرد؛ برای مثال لامارک هنگام بحث از «مؤلف» و طرح مباحث مربوط به نیت‌گرایی و ضد نیت‌گرایی، به تفصیل تاریخیچه مربوط به مفهوم مؤلف را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد و به این نکته اشاره دارد که تصویری که امروزه از معنای مؤلف در ذهن داریم، عمدتاً در عصر روشنگری شکل گرفته است؛ در دوران رمانتیسزم جایگاه مؤلف تا جایگاه الوهیت برکشیده شده و در قرن بیستم با رواج نظریه‌های مربوط به نوشتار غیرشخصی و گرایش به نظریه‌های ضد اومانستی به چالش کشیده شده است. تقریباً کلیه مباحث مطرح شده در کتاب لامارک، واجد همین نگرش تاریخی هستند.

البته کتاب از برخی کاستی‌ها نیز به دور نمانده است؛ برای مثال اگر چه لامارک در پی ارائه‌ی تصویری همه جانبه از حوزه ادبیات و طرح دامنه آن است، با این حال نوشته‌های فلسفی، تاریخ، الهیئت، خاطرات شخصی، زندگی‌نامه‌ها و... را از این حوزه بیرون می‌راند شاید این حوزه‌ها را نتوان به معنایی که لامارک در نظر دارد «ادبی» محسوب کرد، اما بدون شک اگر معنای گسترده‌تر ادبیات را در نظر داشته باشیم، ترسیم مرز میان ادبیات و هر یک از حوزه‌های فوق چندان آسان نخواهد بود همچنین به نظر می‌رسد لامارک به ادبیات غیر داستانی چندان نپرداخته و آن را به رسمیت نمی‌شناسد. علاوه بر این، لامارک بسیاری از

ژانرهای داستانی را هم که به زعم او به مثابه ادبیات مورد توجه قرار نگرفته‌اند، در محدوده کار خود نگنجانیده است. استدلال لامارک این است که این آثار، درونمایه مهمی ندارند که تأمل برانگیز باشد و خواننده یک بار پس از خواندن این آثار آنها را به کناری خواهد نهاد. این ادعا، تلویحاً یعنی واژه «ادبیات» بار ارزشی دارد و ادبیات ضرورتاً امری ارزشمند است و ترکیب «ادبیات بد» یا «ادبیات بی‌ارزش» بی‌معناست اما این ادعا با دیدگاه نهادی (Institutional) لامارک در تضاد است، چرا که ممکن است متنی توسط نهاد ادبیات به منزله متن «ادبی» به رسمیت شناخته شود اما مورد تحسین و ستایش خوانندگان قرار نگیرد. در مورد ترجمه کتاب نیز، ذکر چند نکته خالی از فایده نیست. مترجم کتاب، متنی نسبتاً روان و آسان‌خوان را فراهم کرده است که برای خواننده مبتدی نیز می‌تواند جذاب باشد، با این حال گاهی ابهاماتی در ترجمه به چشم می‌خورد که عمدتاً دو دلیل اصلی را برای آن می‌توان ذکر کرد: نخست اینکه بخشی از این پیچیدگی‌ها، ناشی از دشواری ذاتی مباحثی است که در اصل اثر آمده و بر خوانندگان پوشیده نیست که مباحث فلسفی را هیچ‌گاه نباید به قیمت از دست رفتن ارزش فلسفی آن به نحوی ساده و پیش‌پاافتاده مطرح کرد. این نکته صحیح است که اگر بخواهیم جنبه آموزشی کتاب را نیز در نظر داشته باشیم، ساده‌سازی مطالب تا حد زیادی ضروری به نظر می‌رسد اما به هر حال این ساده‌سازی نباید به گونه‌ای صورت گیرد که خواننده فراموش کند با مطلبی «پیچیده» و «عمیق» روبه‌روست؛ دوم، به نظر می‌رسد نویسنده شماری از جملات متن مبدأ را نتوانسته در زبان مقصد بازآفرینی کند و به همین دلیل زبان برخی قسمت‌های کتاب به شدت تحت تأثیر ترجمه باقی مانده است؛ برای مثال «نخست، استدلال بنا به روایت هست که از این قرار است...» (۲۲۰)؛ یا «اما دشواری در تصور عمل روایتی است که به واقع شرط نداشتن هیچ کارکردی به جز کارکرد معمول خود نماد را برآورده سازد» (همان). بر اینها باید شماری از اصطلاحات را که مترجم

معادل‌های بی‌سابقه‌ای برای آن‌ها آورده است افزود و همین فقره گاه به ابهام برخی بخش - های ترجمه دامن زده است؛ برای مثال مترجم در برابر performative هم معادل «انشایی» را آورده و هم معادل «انجامگر» را. گذشته از اینکه معادل دوم قدری نامأنوس است - اگرچه نمی‌توان گفت کاملاً «نادرست» است - مسلماً استفاده از دو معادل متفاوت برای یک واژه سردرگم‌کننده است چرا که دست کم در این مورد خاص، هر گزاره «انشایی» ضرورتاً «انجامگر» یا Performative نیست.

گذشته از این موارد، کتاب پیتر لامارک کتابی است که بدون آنکه «آموزشی» یا «مقدماتی» باشد، مقدمه‌ای نسبتاً جامع و فراگیر برای ورود به مباحث اصلی فلسفه ادبیات و زیبایی‌شناسی فراهم آورده که به واسطه ترجمه روان و نسبتاً دقیق آقای میثم محمد امینی، خواندن آن برای خوانندگان فارسی زبان علاقه‌مند به مباحث نظری حوزه ادبیات، ضروری است.